

حاشیه‌های ایران

چاپ سوم

تئودور نولدکه

ترجمه

بزرگ علوی

بامقدمه بقلم :

سعید نفیسی

استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت فرهنگستان

مقدمه

یکی از معروف‌ترین کارهای خاورشناسان در ادبیات ایران بحث دقیق و پرمغزیت که تئودور نولدکه Theodor Nöldeke خاورشناس معروف آلمانی بعنوان «حماسه ملی ایران» Das Iranische Nationalepos کرده و نخست در مجلد دوم کتابی بنام «اساس زبان‌شناسی ایران» Grundriss der iranischen Philologie که در دو مجلد بسالهای ۱۸۹۵-۱۹۰۴ در اشتراسبورگ Strassburg چاپ شده در صحایف ۱۳۰-۲۱۱ انتشار یافته و سپس جداگانه در مجلد مخصوصی در برلن ولایزیگ بسال ۱۹۲۰ منتشر شده و پس از آن ل. باگدانو L. Bogdanov خاورشناس روسی مقیم هندوستان ترجمه انگلیسی آنرا بعنوان Nöldeke's «The Iranian National Epic» در بمبئی بسال ۱۹۳۰ انتشار داده است. این مبحث از روزی که انتشار یافته معتبرترین و جامع‌ترین بحث درباره حماسه های ملی ایران و شاهنامه فردوسی بشمار رفته و همه کسانی که درین زمینه‌ها بحث کرده‌اند بدان نظر داشته‌اند.

در سال ۱۳۰۹ که من طبع و نشر مجله «شرق» را بعهده گرفتم از دوست دیرین خود آقای بزرگ علوی درخواستم که این رساله استادانه سودمند را از متن آلمانی ترجمه کند و وی بدین کار پسندیده دست یازید و شش قسمت از آن در شماره‌های ۲-۵ و ۸- آن مجله چاپ شد و چون مجله شرق دیگر انتشار نیافت چندی این کار ماند تا اینکه در سال ۱۳۱۲ کسی از نیکوکاران شهرما وجهی در اختیار آقای سیدحسن تقی‌زاده که در آن زمان وزیر مالیه بود گذاشت و وی هم آنرا برای چاپ کتابهای سودمند بتشخیص مرحوم محمدعلی فروغی و مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی قرار داده بود. از جمله کتابهاییکه بناشد از این پول چاپ کنند همین کتاب حاضر بود. نخست دوست قدیم ما آقای مجتبی مینوی رنج را برخود هموار کرده و در ترجمه فارسی آن باهمان دقتی که جبلی اوست نظر انداخته و در چاپ اوراق نیز همکاری کرده بود. در آن میان سفر اروپا وی را پیش آمد و من دنباله کار را گرفتم و بدین گونه ۱۲۸ صحیفه این کتاب از همان وجه خیر که در اختیار ما بود تا سال ۱۳۱۶ در چاپخانه روشنایی چاپ شد که ناگهان گرفتاری بی‌سرانجامی برای آقای علوی پیش آمد و چاپ کتاب متوقف ماند و درین میان چاپخانه روشنایی را دولت خرید و آقای جمال‌الدین طباطبایی مدیر آن چاپخانه اوراق چاپ شده مارا و کاغذی را که تا پایان کتاب خریده و در چاپخانه امانت گذاشته بودیم بما رد نکرد و چاپخانه را فروخت و باروپا رفت و بدین گونه تنها یک دوره از اوراق چاپ شده نزد من ماند و یازده سال در گوشه‌ای از کتابخانه من بود تا اینکه در اواخر سال گذشته من بدانشگاه تهران پیشنهاد کردم که این کتاب جزو انتشارات دانشگاه منتشر شود و شورای دانشکده ادبیات و انجمن

تألیف و ترجمه دانشگاه نیز با این پیشنهاد موافقت کرد و بدین گونه این کتاب آن چنانکه امروز بدست خوانندگانست انتشار یافت .

این کتاب بهترین و معتبرترین مجموعه تحقیقاتیست که خاورشناسان اروپائی تا سی سال پیش درباره فردوسی و شاهکار جاوداتی او کرده اند. در آن زمان هنوز دانشمندان ایران راه و روش تحقیق جدید را درست فراموش کرده و درین کار ورزیده و آزموده نشده بودند و بسیاری از تحقیقات مهمی که ایشان کرده اند هنوز انتشار نیافته بود . و انگهی فردوسی و آثار او زمینه بسیار وسیعی برای کاوش و جستجوهای علمیست و سالیان دراز پویندگان و جویندگان درین دریای پهناور شناور خواهند بود و باز در ناسفته از آن بیرون خواهند کشید.

در ۱۳۱۳ که جشن هزاره فردوسی در ایران و بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و انگلستان و آلمان و ایتالیا و بلژیک و دانمارک و هندوستان و ژاپون و سویس و لهستان گرفته شد دانشمندان هر کشوری درباره او مطالعات کردند و به بسیاری از زبانهای زنده چیزهایی انتشار دادند . دو مجموعه ای که ازین رهگذر سودمندترست شماره مخصوص مجله مهر بعنوان «فردوسی نامه» است که در همان سال ۱۳۱۳ در گرما گرم جشن هزاره منتشر شد و مجموعه دیگری بنام «هزاره فردوسی» شامل برخی از بیانات اعضای کنگره طهرانست که تازه سه سال پیش وزارت فرهنگ آنرا منتشر کرد. درین مجموعه مقالاتی را که آقای سید حسن تقی زاده بعنوان «شاهنامه و فردوسی» پیش از آنها در روزنامه کاوه چاپ کرده بود دوباره انتشار داده اند و درین مقالات آقای تقی زاده از همین کتاب و از جستجوهای خاورشناسان درباره فردوسی و شاهنامه بسیار بهره مند شده است. با این همه هم این کتاب و هم آن مقالات از لغزشهای چند و عقاید نافرجام تهی نیست و چون این اوراق که در دست خوانندگانست از انتشارات دانشگاه طهران و از سوی دانشکده ادبیات ما که یگانه مرکز صالح و مجاز برای اظهار نظر قاطع درباره هر جزئی از ادبیات ایران و مخصوصاً فردوسی و آثار اوست اگر درین مختصر بدان لغزشها و بی سرانجامیها اشاره نکنم بیم آن میرود که خوانندگان آن مطالب را قاطع و مسلم و عقیده دانشکده ادبیات و دانشگاه طهران بدانند و من چون خود در اندیشه فراهم کردن کتاب خاصی درین زمینه ام عجالة بدان نادرستیها قلم انداز اشارتی میکنم تا اینکه بسر فرصت حق مطلب را چنانکه شاید و باید در کتابی جداگانه ادا کنم .

در قسمتی از مندرجات این کتاب یکی از دکترهای جوان دانشگاه ما در ادبیات فارسی آقای دکتر ذبیح الله صفا در رساله دکتری خود بعنوان «حماسه - سرائی در ایران» که در ۱۳۲۴ جزو انتشارات دانشگاه ما چاپ شده بحث مستوفی و بسیار مشبع رانده و خوانندگان میتوانند با کمال اطمینان و سکون نفس بدان کتاب پسندیده رجوع کنند. درباره یوسف و زلیخا و اینکه این منظومه از فردوسی نیست نخست آقای عبدالعظیم قریب در شماره ۱۰ و ۱۱-۱۲ سال نهم مجله آموزش و پرورش بعنوان «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» و نیز آقای مجتبی مینوی در شماره ۳ از ج ۵ مجله روزگار نو که در لندن چاپ میشد بعنه ان «ک» . ۱۰۰

فردوسی» و بطلان «انتساب یوسف و زلیخا بفردوسی» بحث کرده‌اند و نیز آقای قریب در مقاله دومی بعنوان «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» در شماره هشتم سال چهاردهم مجله آموزش و پرورش اطلاعات دیگری گرد آورده‌اند. درین صورت اکنون دیگر شکی نمانده است که یوسف و زلیخایی که بنام فردوسی تا کنون هشت بار در لکنه در ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ قمری و در بمبئی در ۱۳۴۹ و در طهران در ۱۲۷۴ و ۱۲۹۹ و ۱۳۱۶ قمری و قسمتی از آن در وین در ۱۸۸۹ و نیز قسمتی از آن در آکسفر در ۱۹۰۸ چاپ شده از فردوسی نیست و از شاعریست که در دستگاه شمس الدوله طغانشاه بن البارسلان شاهزاده معروف سلجوقی در خراسان و شاید در هرات می‌زیسته و در حدود ۴۷۶ پیش از شصت سال پس از مرگ فردوسی به پایان رسانده است.

تنها چیزی که درین میان شگفت است اینست که هم آقای قریب و هم آقای مینوی بدین دوبیت که شاعر درباره خود و شرح آزادی خود از قلعه‌ای که در آن زندانی بوده سروده است برخورد کرده‌اند، منتهی در نسخه‌ای که مورد استشهاد آقای مینوی بوده کاتب میم اول کلمه «امانیست» را چنان نوشته که نون بی نقطه یا مانند آنهم خوانده میشود و آن دوبیت اینست:

امانیست بسیار مدت بجای که از درج سلطان و حکم خدای
ازین قلعه دلشاد بیرون شود بنزدیک شاه همایون شود

چنان مینماید که آقای قریب ترکیب «امانیست» را مرکب از کلمه «اما» و «نیست» فعل نفی پنداشته و اما را بتخفیف میم خوانده، زیرا اجتهادی که باید ازین بیت نکرده و گویا آقای مینوی هم در خواندن کلمه درمانده و نتوانسته است حدسی بزند. در نسخه خطی از یوسف و زلیخا که من دارم و در ۱۲۳۵ نوشته شده و کاتب آنرا بفردوسی نسبت داده است این کلمه هم بدین گونه نوشته شده و بر من مسلمست که تخلص شاعر «امانی» بوده و «امانیست» برسم الخط قدیم و معتبر بجای «امانی است» نوشته شده و شاعر در بیت اول تخلص خود را آورده و این مثنوی یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی از شاعری خراسانی بتخلص امانیست که در حدود ۴۷۶ در دربار طغانشاه بن البارسلان در خراسان به پایان رسانیده است و چون در مقدمه از نظم داستانهای قدیم ایران که پیش ازین کتاب بدانها پرداخته ذکر میکند و از آنها پشیمانی می‌آورد و یگانه شاعری که این داستانها را نظم کرده باشد فردوسی دانسته‌اند اینست که این یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند.

قدیم‌ترین سندی که برای انتساب این کتاب بفردوسی تا کنون دیده‌ام مقدمه ایست که بفرمان بایسنفر شاهزاده معروف تیموری و خوشنویس مشهور خط نسخ که پسر شاهرخ بوده و در ۸۲۳ بر آذربایجان مستولی شده و روز شنبه ۷ جمادی الاولی ۸۳۷ در گذشته در سال ۸۲۹ چندتن از شاعران خراسان بر شاهنامه نوشته‌اند و بنام «مقدمه بایسنفری» معروفست و معمولاً در آغاز شاهنامه چاپ می‌کنند. درین مقدمه چندبار یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند و امروز سخت آشکار است که مطالب این مقدمه بهیچ وجه معتبر نیست.

درین صورت مطالبی که در جاهای مختلف این کتاب و از آنجمله در صحایف ۴۰ و ۵۳-۵۴ و ۶۱ و ۶۶-۶۷ و ۹۷ در اسناد این منظومه به فردوسی آمده است. سراسر نادرستست و بطریق اولی اتکا بمطالب این مثنوی برای استنتاج از آن در باره فردوسی جز تزلع در خطا چیز دیگر نیست.

آقای مینوی در همان مقاله مجله روزگار نو دلایلی را که معتبر است در بطلان این داستان کودکانه که فردوسی روایتی از شاهنامه را در سال ۳۸۹ به پایان رسانیده و در آن سال بخان لنجان از آبادیهای بیرون شهر اصفهان رفته و این نسخه را به احمد بن محمد حکمران آن ناحیه داده و درین زمان بزاینده رود افتاده و او را از آب بیرون کشیده اند آورده و ثابت کرده است که این حکایت همه مربوط بکاتبیست که در ۶۸۹ نسخه ای از شاهنامه را برای احمد بن محمد حکمران خان لنجان اصفهان نوشته و در آن نسخه «ششصد» را که کاتب درست نقطه نگذاشته است «سیصد» خوانده و این افسانه را از آنجا بیرون آورده اند. بدین گونه آنچه در صحیفه ۴۶ این کتاب درین زمینه آمده درست نیست.

مؤلف درین کتاب لغزشهای دیگر هم دارد و مهم ترین آنها را اینک بیاد خوانندگان می آورم :

درین کتاب چندبار و از آن جمله در صحایف ۲۲ و ۲۴ بمقدمه بایسنغری شاهنامه استشهاد کرده و مطالب آنرا معتبر دانسته و آنها را سند گفته خود گرفته است. چنانکه پیش از این اشاره کرده ام این مقدمه در ۸۲۹ بدست چند تن از شاعران خراسان بفرمان بایسنغرشاهزاده تیموری فراهم شده است و یکی از ایشان اشعار سستی برای پروراندن مطالب نادرستی که درین مقدمه جاداده اند ساخته و جا بجا در میان جمله های نثر قرار داده است. دلایلی محکم بر نادرست بودن مطالب این مقدمه فراوانست و من درین مختصر برئوس مطالب اشاره میکنم و جزئیات را به کتابی که وعده کرده ام می گذارم. چیزی که درین مقدمه بسیار فاحش و زننده است و اینک کودکان دبستان هم بنادرست بودن آن معترفند اینست که چندبار نویسنده این مقدمه که شاعران معاصر فردوسی را شمرده رودکی را نیز نام برده و همه جا نام رودکی را پس از نام عنصری آورده است و حال آنکه همه میدانند که رودکی شاعر معروف دربهار نصر بن احمد سامانی و بزرگترین شاعر دوره اول سامانی در سال ۳۲۹ درگذشته است و اگر مرگ فردوسی را در ۴۱۱ بگیریم ۸۲ سال و اگر در ۴۱۶ بگیریم ۸۷ سال پس از رودکی درگذشته و پیدا است کسی که در هر صورت بیش از هشتاد سال پس از دیگری مرده است ممکن نیست بنا او معاصر بوده باشد و حدس نزدیک بییقین میتوان زد که فردوسی در همان زمانهایی که رودکی درگذشته ولادت یافته است.

نکته دیگری که درین مقدمه بدان اشاره رفته و سخت نادرستست اینست که نویسنده مقدمه گوید چون فردوسی شاهنامه را در شصت هزار بیت پایان رساند و محمود خواست پاداشی را که باو وعده کرده بود بدهد خواجه حسن که مراد احمد بن حسن میمندی وزیر معروف اوست گفت : « حیف باشد که روستایی شاعر را شصت هزار مثقال طلا بدهند ».

این گفته سبب شده است که در بسیاری از کتابها که پس ازین مقدمه تألیف شده فردوسی را روستایی و روستایی‌زاده دانسته و حتی پدرش را باغبان باغی که فردوس نام داشته پنداشته‌اند و تخلص او را به فردوسی از نام همین باغ گرفته‌اند. همه این خطاها ناشی ازین عبارت نظامی عروضی در چهارمقاله است که گوید: «استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود»^۱. دهقان را درین جمله به معنی کنونی و باصطلاح امروز مرادف با «دهاتی» یعنی برزگر و روستائی گرفته‌اند و حال آنکه در دوره ساسانیان و در آغاز دوره اسلامی لااقل تا قرن ششم و استیلای مغول دهگانان یا دهقانان طبقه‌ای مخصوص ازنجیب‌زادگان و ملاکان ایران بوده‌اند و بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست دهقان و دهقان‌زاده بوده‌اند چنانکه دوتن از مشهورترین وزرای ایران عمیدالملک عمادالدین ابو نصر منصوربن ابوصالح محمد جراحی‌کندری^۲ و نظام‌الملک قوام‌الدین ابوعلی حسن-بن علی‌بن اسحق طوسی رضی‌امیرالمؤمنین^۳ دهقان‌زاده بوده‌اند و شاعران فارسی زبان در آن زمانها کلمه دهقان را بمعنی ایرانی و در برابر تازی استعمال میکردند چنانکه ابوحنیفه اسکافی در قصیده معروف خود گفته است:

مأمون آن‌کز ملوک دولت اسلام هرگز چون وی ندید تازی و دهقان
درین مقدمه خطایای فاحش دیگر بسیارست که توجیه آنها درخور بحث دراز و جداگانه است و درین مختصر نمی‌گنجد و بکتابی که وعده کرده‌ام محول میکنم.

اساساً از آغاز در ادبیات فارسی معمول بوده است که در فاتحه شاهنامه فردوسی مقدمه‌ای بنشر جای میداده‌اند و تا جایی که من خبر دارم چهار مقدمه در زمانهای مختلف معمول شده است.

نخست مقدمه‌ایست که اینک بنام «مقدمه ابومنصوری» معروف شده است. در ماه محرم سال ۳۴۶ هجری ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن قرخ طوسی که نسبش ببهرام چوبین سردار معروف دربار ساسانی میرسیده و از جانب پادشاهان سامانی حکمرانی طوس و سپس فرمانروایی و سپس سالاری خراسان را داشته‌است و در ۳۵۰ او را بزهره‌لاک کرده‌اند فرمان داده‌است چندتن از دانشمندان خراسان مجموعه‌ای از داستان‌های باستان ایران بزبان دری که زبان آنروز خراسان بوده و بزبان کنونی ماست بپردازند و آن مجموعه را «شاهنامه» نام گذاشته و مقدمه‌ای بر آن نوشته‌اند که سپس آنرا در آغاز منظومه معروف فردوسی جای داده‌اند و بهمین جهت بمقدمه ابومنصوری معروفست و متن این مقدمه را در نتیجه مقابله نسخهای معتبرتر آقای محمد قزوینی فراهم کرده و در کتاب «هزاره فردوسی» در صحایف ۱۲۳-۱۴۸ چاپ شده است.

دوم مقدمه‌ایست که دنباله مقدمه ابو منصور جای داده‌اند و در آن مطالبی درباره محمود غزنوی و فردوسی آورده‌اند که برخی از آنها نادرست است.

- ۱- چاپ اوقاف گیب ص ۴۷ ۲- اخبارالدولة السلجوقیه - چاپ لاهور ۱۹۳۳
- ص ۲۳ ۳- تاریخ بیهق - چاپ تهران ۱۳۱۷ - ص ۷۳

از آن جمله محمود و پدرش سبکتکین را يك تن دانسته و گاهی نام او را سبکتکین ضبط کرده‌اند و آنهم بدین جهتست که همواره در زبان فارسی، نام یسر را دنبال نام پدر بحال اضافه آورده و بدان الحاق کرده‌اند تا نسبت پسر معلوم باشد و بدین قیاس محمود سبکتکین یعنی محمود پسر سبکتکین و یا محمود بن سبکتکین و برخی از بی‌خبران محمود و سبکتکین را نام يك تن پنداشته‌اند و درین مقدمه همه‌جا نام احمد بن حسن میمندی وزیر معروف محمود بخط حسن میمندی ضبط شده و این خط در قرن هفتم بسیار رایج بوده چنانکه سعدی هم در گلستان دوبار نام این وزیر را حسن میمندی آورده است. این مقدمه دوم تقریباً همه‌جا در پایان مقدمه اول یعنی مقدمه ابومنصوری در آغاز نسخهای خطی قدیم شاهنامه دیده میشود و چون یکی از آن نسخها که اینک بنشانه Add 21 103 در موزه بریتانیا در لندن است از روی نسخه‌ای که در ۶۷۵ فراهم آمده نوشته شده است و این مقدمه دوم در آن هست، پیداست که این مقدمه دوم لااقل در قرن هفتم نوشته شده است. قدیمترین نسخه‌ای که ازین مقدمه دوم سراغ دارم در آغاز نسخهای از شاهنامه متعلق به کتابخانه سلطانیه مصرست که در ۷۹۶ نوشته شده و اینک عکسی از آن در کتابخانه فردوسی در تهران هست. بیشتر مطالبی که در مقدمه‌های سوم و چهارم در شرح حال فردوسی آمده و بیشتر از آنها نادرستست و قسمت عمده از اشعار مجعولی که بنام هجونامه سلطان محمود رایجست و به فردوسی بسته‌اند ازین مقدمه دوم که اعتبار تاریخی ندارد گرفته شده و این همان مطالب افسانه‌آمیزیست که درباره فردوسی هنوز بر سر زبانهاست و در کتابی که وعده کرده‌ام بطلان آنها ثابت خواهد شد. این مقدمه را آقای قزوینی در تحقیقی که درین زمینه کرده و در کتاب هزاره فردوسی چاپ شده «مقدمه اوسط» اصطلاح کرده زیرا که بمقدمه سوم پی‌نبرده و تنها متوجه دو مقدمه اول و مقدمه چهارم یعنی مقدمه بایسنغری شده است.

سوم مقدمه ایست که قطعاً پس از مقدمه دوم و پیش از مقدمه چهارم یعنی مقدمه معروف بمقدمه بایسنغری نوشته شده و در آغاز پاره‌ای از نسخهای شاهنامه که در قرن هشتم نوشته‌اند و یا از روی نسخهای قرن هشتم برداشته‌اند دیده میشود. این مقدمه تقریباً تکرار همان مطالب مقدمه اول و دومست مگر آنکه آنرا بعبارت تازه‌تر نوشته‌اند و اشعاری سست در آن داخل کرده و ترتیب مطالب را هم گاهی تغییر داده‌اند و این مقدمه بدین جمله آغاز میشود: «سپاس و آفرین خدایی را که این جهان و آن جهان را آفرید و بندگان را اندر جهان پدید آورد و نیک اندیشان و بد کرداران را برابر داشت...» و این جمله با اندک تفاوت همان جمله آغاز مقدمه اولست زیرا که در بسیاری از موارد درین مقدمه سوم عیناً همان عبارات مقدمه اول و دوم را نگاه داشته‌اند.

مقدمه چهارم همان مقدمه معروف بایسنغریست که نخست در آغاز چاپ معروف تورنرماکان که در چهارم مجلد در کلکته بسال ۱۸۲۹ انتشار یافته در ۶۱ صحیفه اول کتاب چاپ شده و پس از آن تقریباً در آغاز همه چاپهای سنگی شاهنامه مکرر کرده‌اند. این مقدمه، چنانکه گذشت، در سال ۸۲۹ بفرمان بایسنغر شاهزاده معروف تیموری که یکی از زبردست‌ترین خوشنویسان خط نسخ بوده است نوشته شده و ظاهراً نسخه اصل که برای بایسنغر ترتیب داده‌اند اینک در کتابخانه سلطنتی

تهران باقیست و در آن نسخه نام کسانی که این مقدمه را فراهم کرده‌اند آمده است و درین مقدمه همان مطالب نادرست مقدمه دوم و سوم مکرر شده و برخی مطالب بر آن افزوده‌اند که آنها نیز نادرستست. جمله آغاز این مقدمه بدین گونه است : «اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی همانست که سر نامه به سپاس و ستایش آفریننده و حمد و ثنای روزی دهنده آراسته و پیراسته نماید....»

* * *

گذشته از این نکات اساسی که راه تحقیق در آنها بر خاور شناسان و مخصوصاً کسانی که زبان فارسی کنونی را خوب نمیدانسته‌اند بسته بوده است و گذشته از اینکه بسیاری از کتاب‌های معتبر در آن زمان‌ها هنوز بدقت چاپ نشده بود و خاور شناسان بچاپ‌های پر غلط رجوع کرده یا وسیله تشخیص درست را از نادرست نداشته‌اند در تضاعیف این کتاب نیز مطالبی هست که مردودست از آن جمله آنچه در یادداشت (۲) در پای صحیفه ۲۹ نوشته شده و آنچه در پاورقی (۲) در ذیل صحیفه ۶۹ آمده است. در صحیفه ۳۲ در یادداشت (۳) پای صحیفه کلمه «چرم پایان» و «بزگوشان» آمده و این هر دو کلمه نادرستست. خطای اول از مترجم است که کلمه آلمانی Riemenfüßler را بجای آنکه مطابق معمول زبان فارسی که حتمی در قصه‌های کودکانه این لفظ آمده و هنوز بر سر زبانهاست «دوال پا» ترجمه کند «چرم پا» ترجمه کرده است. اما «بزگوشان» خطاییست که نولدکه خود در خواندن مرتکب شده زیرا که این کلمه را با آلمانی Bocksöhrlgen ترجمه کرده که ترجمه تحت‌اللفظ آن همان «بزگوش» است یعنی کسی که گوشش مانند گوش بز باشد و خال آنکه این دو کلمه باید «برگوش» یا «ورگوش» باشد و بهترین مأخذ برای این دو کلمه متن معتبر کتاب یادگار جاماسب است بدین گونه : «گشتاسب شاه پرسید که بوم و زمین ایشان و ورچشمان و ورگوشان ، دوالپایان و تستیکان و سگسران چگونه است؟ بنیمة او رمزدی باشند یا بنیمة اهریمنی؟ خورش و زیوش آنها چگونه باشد؟ چون بمیرند آنها را بکجا بیفکنند؟ روان ایشان بکجا رود؟»

رجوع کنید بیادگار جاماسب چاپ مسینا رم ۱۹۳۹ ص ۵۲ :

G. Messina - Libro apocalitico Tersiano Ayâtkâr i Zâmâspik'

Roma 1939

پیداست که درین مبحث سخن از پنج گروه جانوران افسانه‌آمیز آمده ، ورچشمان یا برچشمان یعنی آنانکه چشم بر سینه دارند ، ورگوشان یا برگوشان آنان که گوش بر سینه دارند ، دوالپایان یعنی آنها که پایشان مانند دوال و از چرمست که بزبان‌های اروپائی Loripede گویند و تستیکان یعنی گروه بسیار کوتاه قد (کوتوله) و سگسران یعنی آنان که سرشان مانند سر سگ باشد که بزبانهای اروپایی Cynocephale گویند .

در صحیفه ۳۳ که نولدکه اظهار عقیده کرده است ایرانیان در دوره اسلامی زبان پهلوی نمیدانستند غافل ازین نکته مهم بوده که همواره تا اکنون در ایران و زبان یعنی دری در مشرق و شمال شرقی و پهلوی در نواحی دیگر رایج ؛ و

لهجه‌های گوناگون از خريك ازین دوزبان باقی مانده‌است و زبان پهلوی کتاب‌های زردشتی و مزدیسنی تا چند قرن پس از استیلای تازیان در همان قلمرو خود باقی مانده و نه تنها مدتها بدان سکه زده‌اند و برخی از کتابهای دینی زبان پهلوی را در دوره اسلامی نوشته‌اند بلکه تا قرن پنجم در نواحی شمالی ایران نوشتن کتیبه‌های ساختمان‌ها بزربان پهلوی کتابها معمول بوده و البته حمزه اصفهانی که در قلمرو

زبان پهلوی میزیسته است میبایست این زبان را از مادر آموخته باشد. آنچه در صحیفه ۳۹ در متن و پاورقی درباره ابوشکور بلخی و مثنوی «آفرین نامه» او آمده اینک دیگر موردی ندارد و من عده کثیر از اشعار این منظومه را فراهم کرده و انتشار داده‌ام. رجوع کنید بسلسله مقالات من بعنوان «کتاب تحفة الملوك» در شماره ۶ و ۷ سال اول مجله مهرآبانماه و آذرماه ۱۳۱۲ و مقاله دیگر بعنوان «پس از خواندن کتابی» در شماره ۲ سال دوم مجله ایران امروز اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ و حواشی من بر قابوس‌نامه چاپ ۱۳۱۲ و کتاب «احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی» در سه مجلد طهران ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ مخصوصاً مجلد سوم آن.

آنچه نولدکه در صحایف ۵۰-۵۱ و ۶۴ درباره پیشگویی‌های فردوسی از حوادث بد نوشته درست نیست و وی متوجه نبوده است که اینگونه مطالب در کتابهای دینی زرتشتیان فراوان است از آن جمله در متن پهلوی «زند و هومن یسن» رجوع کنید بکتاب «زند و هومن یسن» از آقای صادق هدایت طهران ۱۹۴۵ و B. T. Anklesaria-Zand i Vohûman Yasn, Bombay 1919. در کتاب «بوندهشن» نیز ازین گونه اشارات بسیارست.

آنچه در صحایف ۶۳-۶۴ درباره تعبیر فردوسی از تازیان آمده و نولدکه گوید که اگر فردوسی آنها را «زاغ ساران» گفته مراد او «زاغ سر» و بواسطه تیرگی رنگ چهره آنهاست این مطلب نیز نادرستست و زاغ ساران تعبیری شاعرانه از جامه سیاه شعار خلفای بنی‌العباسست که در زمان فردوسی استیلای کامل داشته‌اند و کسانی که می‌خواستند پیروی از شعار ایشان کنند جامه سیاه در بر میکردند چنانکه فردوسی جای دیگر از زبان رستم فرخزاد ببرادرش صریح‌تر بدین مطلب اشاره میکند و میگوید:

ز دیبانهند از برسر کلاه

بپوشند از ایشان گروهی سیاه

اما عقیده‌ای که نولدکه در صحیفه ۹۰ در یادداشت (۲) در باره منظومه معروف ویس و رامین و ارزش ادبی و اخلاقی آن آورده نیز پذیرفتنی نیست و بسیاری از کارآگاهان با این عقیده مخالفند.

نکته دیگری که در پایان بحث باید فرو گذاشته نماند اینست که درین کتاب نولدکه چندبار بلطایف شعری که در آثار فردوس است و وی نتوانسته است بدان پی‌ببرد باشك و تردید اشاره کرده و خوانندگان باید متوجه این نکته باشند که خاورشناس هرچه در زبان فارسی کار کرده و در آن فرو رفته باشد باز از پی‌بردن بزیباییهای لفظی و معنوی آن عاجزست و این خاصیت بسیار بارز هویداییست که در تحقیقات همه ایشان دیده میشود و ناچار نولدکه هم مانند دیگران بوده و

نمیتوانسته است بدین لطایف که پیوستگی کامل با روح ملتی دارد پی ببرد و این درك نکردن نولدکه نقصی برای اثر جاودانی فردوسی نیست .

در اصل متن آلمانی و ترجمه انگلیسی در پایان مباحثی که در این کتاب خاتمه می یابد فصل مشبعی هم درباره وزن شاهنامه و بحر متقارب و عروض فارسی آمده که در پاورقی (۳) در ذیل صحیفه ۴۰ ترجمه آنرا وعده کرده اند اما چون مطلب تازه ای در آن نبود که برای خوانندگان ایرانی مفید فایده ای خاص باشد و تنها برای خوانندگان اروپایی نوشته شده که از عروض فارسی بکلی بیخبرند مترجم از ترجمه آن خودداری کرده است .

اما اینکه در سراسر کتاب هر جا که بشمری از شاهنامه استشهاد کرده شده حروف و ارقامی در برابر آن جاداده اند چنانکه در صحیفه ۱۱ در پاورقی (۱) توضیح داده شده جاییکه تنها عدد آمده باشد اشاره بچاپ فولرس ولاند اورست که مطابقست با مجلدات ۱-۶ چاپ بروخیم و جاییکه پیش از عدد حرف « م » گذاشته شده اشاره بچاپ ماکانست و همیشه عدداول شماره صحیفه و عدد دوم شماره ابیاتست و بهمین گونه ص اشاره است بصحیفه و ب اشاره ببیت . در مجلدات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ چاپ بروخیم که بدست من فراهم شده همه جا شماره صحایف چاپ ماکان یا اعداد اروپایی پس از حرف C در بالای صحیفه طرف راست گذاشته شده و اعدادیکه درست چاپ صحیفه پس از حرف P گذاشته شده اشاره بچاپ مول یعنی چاپ پاریست . خوانندگان همیشه میتوانند ابیات را بهمین وسیله در چاپ بروخیم بیابند . در پاره ای از موارد مترجم برای روشن کردن مطالب متن توضیحاتی از خود در پای صحایف افزوده و برای آنکه از یادداشت های مؤلف مجزی باشد در آغاز آنها ارقام اروپایی گذاشته و در پایان آنها بحرف « م » امضاء کرده است . در هر صورت من در سهم خود شادم ترجمه این کتاب که میبایست ایرانیان روزی بمندرجات آن پی ببرند بدینگونه درین اوراق انتشار مییابد و بایلد از دانشگاه طهران و از انجمن تالیف و ترجمه آن و اداره انتشارات و روابط دانشگاهی که در انتشار این کتاب همه وسایل را فراهم آوردند سپاسگزار بود که بیاری ایشان این کتابی که سالها بود میبایست بزبان فارسی منتشر شود سرانجام چاپ شد و بدست خواستاران افتاد .

طهران ۱۴ تیرماه ۱۳۲۷

سعید نفیسی

آثار کهنه افسانه‌های حماسی

۸. آشنائی ما با موضوعات حماسی ایرانیان قدیم قسمتی بوسیله کتابهای مقدس خود آنها و قسمتی بوسیله نوشته‌های نویسندگان یونان است. در اوستا از يك عده اشخاص اساطیری اسم برده شده که ما آنها را مجدداً در ترجمه عربی داستانهای فارسی و در شاهنامه فردوسی می‌یابیم. پس از آنکه متبعین پیشینه، چند نفر از اشخاص داستانی اوستا را از روی مندرجات شاهنامه تشریح کردند^۱ فریدریش شپیکل^۱ ثابت کرد که این نکته مر بوط به بعضی موارد بخصوص نبوده، بلکه مدونین متنهای مقدس اشخاص داستانی و افسانه‌ها را از نخستین جهان تا آئین گذاری زرتشت مانند يك تاريخ مسلسل و اساساً بهمان ترتیب می‌شناختند که متأخرین آن مطالب را در کتابهای خویش آورده‌اند^۲، منتهی متأخرین برای آنکه بموضوع بیشتر جنبه تاریخی بدهند، يك قدم فراتر گذاشته نخستین نماینده بشریت گیه مرتن^۳ (حالت فاعلی: گیومرته^۳) را شاه کرده، با اسم گیومرته خواندند. چند تن از این اشخاص همانطوریکه در ریگ ودا ذکر شده، نزد نیاکان مشترک ایرانی و هندی یعنی آریائیها نیز مشهور بوده‌اند؛ از این قبیل است مخصوصاً یم^۴ (هندی: یم^۵) فارسی جدیدجم یا جمشید؛ ثریثونه^۶ (هندی: تریتنه^۷) فارسی جدید فریدون؛ کوی (کو) اوسن یا اوسدن^۸ (هندی: اوشنه^۹) فارسی جدید کاوس؛ کوی هوسرو^{۱۰} (هندی: سوشروس^{۱۱}) فارسی جدید خسرو؛ بعضی دیگر ممکنست در اساس و ماهیت جزو

۱- رجوع شود به: Windischmann, R. Roth. ZDMG. 2, 216 pp 4, 417 pp ; Zoroastrische Studien.

۲- مخصوصاً رجوع به: Spiegel, «Eranische Alterthumskunde» I. ۱۱۰ pp. «Arische Studien» و مقاله او در ZDMG 45, 187 pp. البته من نمی‌خواهم ادعا کنم که تمام اظهارات شپیکل غیر قابل اعتراض است. نیز رجوع شود به یادداشت‌های من در ZDMG 32, 570 pp.

Yima 4	Gayô Mareta 3	Gaya Maretan 2	Friedrich Spiegel 1
Usadan یا Kavi(Kava) Usan 8	Traitana 7	Thraêtaöna 6	Yama 5
Sushravas 11	Kavi Husravah 10	Ushana 9	

اساطیر «آریائی» یا حتی جزو اساطیر مشترک هند و اروپائی بوده اند مانند اژدها که (فارسی جدید اژدها یا دهاک، معرب آن ضحاک)؛ برخی دیگر ممکن است فقط در سرزمین خاص ایران بوجود آمده باشند، مخصوصاً مطلبی که دارمستتر اثبات کرده جالب توجه است که حتی چندتن از اشخاص فرعی غیر مهم پیش از تاریخی شاهنامه با همان وصل و ربطی که در آنجا دیده میشوند در اوستا نیز یافت میشوند^۱. بعضی از گزارشهای فرعی نیز همین حال را دارد^۲.

بنابر این مدونین اوستایک سلسله قصه های خرافی، که بنظر آنها البته یک رشته وقایع حقیقی مینمود، میشناختند و شیبیگل احتمال میدهد که این سلسله جزو وقایع نامه ای بوده که شبی از شکل اصلی آن هنوز مانده بوده است. البته در اوستا اسمهای بسیاری از اشخاص اساطیری ذکر میگردد که ما در هیچ مورد دیگری بعدها آنها را نمی بینیم^۳، اما چندان زیاد نیست که جلب توجه کند.

اکنون میتوان با سانی فرض کرد که در همان اوانی که اوستا بوجود آمد، دیوانی از تاریخ اساطیری ایران که مرتب و یکدیگر پیوسته شده و بظن قوی حتی نوشته شده بوده، موجود بوده است. اما این فرض ما حتمی و لازم نیست. تقریباً میتوان اینطور تصور کرد که در محافل روحانی سلسله مختصری از این وقایع وجود داشته، در عین حال در طبقه های دیگر مردم افسانه های مفصلی راجع به یک از آنها مشهور بوده است. حالا این افسانه ها کاملاً بسبک حماسی یا اقلاً با عبارات پرطمطراق و یا بزبان مکالمه بلیغ بوده است، نمیدانیم. اما این نکته را باید در مد نظر داشت که اشاره های کتابهای مقدس با تاریخ کامل اساطیری، که از زمان بعد برای ما باقیمانده است، مطابقت میکند. این مطلب را نیز باید در نظر گرفت که مطابق تمام قرائن سرزمینی که این تاریخ در آن بوقوع پیوسته است فقط شمال شرقی ایران بوده و از همین جهت هنوز هم احتمال قوی میرود که وطن اوستا در همان طرف

۱- مخصوصاً رجوع شود به Etudes Iran. 2, 213, 227 و نیز مقابله شود با مقالة من راجع به «بهترین تیرانداز آریائی» (Der beste arische Pfeilschütze) ZDMG 35, 545 pp.
۲- دارمستتر در کتاب سابق الذکر ص ۲۲۵ و بعد
۳- اگر در آبان یشت فهرست مفصلی از آنها نقل نشده بود عدة آنها را که از ...